

سیدین و فتنه سگ لالال عددا را
ایمان عالی فرسوده کرد تو دورست
آزاده بیاد که شود آن تن نازک
من چو کدم از کوی تو کز اینجا
خوشتر از کوی مست شویم بجز آنی
که هست چو چرخ نغمه کرم عجب نیست
جای نگیرد بر سوس بهرم تو لیکن
در حضرت سلطان که در هدیه کد را

خوش کن بنکایم لغم پرورد را
القلیب علی یا که لیل او نما را
از بهر خدای جنت مکن منفی بار
یار ای که زشتی نبوده باو صبار
پنهان از تو من بوسه ز نمان که کد را
اذا جک قد او قد فی قلبی نارا
شاخ شاخ افکنده بر کاسینل بر را
بشت سینه قبله در دوروی خوش را
دل بفتک کعد ازین مغز اولو الابرار
کرد نام دولت بیدار خرد این خوار را
کی ملالت خیزد از خون چمن قصاب
بر روی ز پیمان در و کشتای فتح الابرار
نیست و کشتن بر روی جای از شر نیست
وقتی خوشی کن بدین و کشتن سر و اجاب
سعدتتها

من تشریح کردم این نوبان شهر آید
دیرین جنبه شیرای با کز شاگرد
دل نهادم بهر جناح و دیدم آن تقدیر
کونکن در دلمن کاشان در راه
چون صفی همگام گشتی تو کله کز صفی
خدا بناید پیشتر شهر پیشتر را

کیست در شهر لاکر خول همان نیست روحی
مزه پیر این بوسه بر بر تقوی بر
بروخت آن به کبینه و عاقل جوید
طاقت این باد شود حامل کتو بر
شیرا نبوده رفتن از پیش کوه غلور
کجوا باشد غالب خود کرم مرطوب را

دی چو خاک باش با صد ذوق می سوم شرم
کف جایی که شده آهست زن چاروب را

شد خاک قدم طویلی از سر قبله
ای بیکر و حایف از زلف بند و اعی
من نقش قدمت بستم در زکرم فکرم
من زنده و تو خیزد خون دکن از ریز
پسندم قتل من از ابرمان ساعد
دوت زار زاید تا روز نابد باید

ما اعظم شأننا ما ارفع قدرنا
در قید تعلق کسور و راجح و را
میزورتم هسترین طاق ز برید را
هر لحظه ازین غصه خولم کاشم خود را
بکسب زن از غم خون پیر بر چید را
چون شکر کذاره کس و دوستی در را

در وصف شطرت زکره این سخن جایی
ذوقی که هست اگر عیاشها را محبت در را